

شالوده‌شکنی اصل چهل و چهارم قانون اساسی

دکتر محسن خلیلی*

چکیده

تولید هر متن در شرایط ویژه و با درجه‌های متفاوتی از انتخاب و در پیوندی خاص با قدرت صورت می‌پذیرد و به همین شکل در دسترس خوانندگانی قرار می‌گیرد که شرایط متفاوتی دارند. تحلیلگران گفتمان بر این عقیده‌اند که با توجه به فقدان واقعیت اجتماعی ناب، گفتمان خنثی و بی‌طرف نیز وجود ندارد، بلکه ما با گفتمان‌ها یا متن‌های وابسته به اشخاص، جناح‌ها، ایدئولوژی‌ها و فرهنگ‌های خاص مواجهیم؛ اما شناخت دیدگاه‌ها و موضع‌گیری‌های اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک نویسنده که هم در متن و هم در خارج از آن پنهان است، بدون توجه به اینکه افراد گوناگون به متن یا گفتار به شیوه‌های مختلف می‌نگرند، کمابیش غیرممکن است؛ بنابراین باید به متن به مثابه یک کل معنادار نگریست که این معنا

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد. (mohsenkhalili1346@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۴/۵

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۹/۱۸

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پنجم، شماره اول، زمستان ۱۳۸۸، صص ۱۰۳-۶۹

لزوماً در خود آن نیست. وانگهی هیچ متن خنثی و بی‌طرفی وجود ندارد زیرا با تأثیرپذیری از بافت یا زمینه اجتماعی - فرهنگی، دارای بار ایدئولوژیک می‌شود تنها به آن دلیل که هر متنی در شرایط و موقعیت خاص تولید می‌شود و از این رو همیشه رنگ خالق خود را با خود همراه دارد. متن اصل چهل‌وچهار قانون اساسی ایران واجد معنا و زائیده‌ی بافتاری ویژه است. کوشش نگارنده بر آن است که با کاربرست «شالوده‌شکنی - واسازی» نشان دهد که چهره‌ی حقیقی متن اصل چهل‌وچهار چه بوده و در زمانه‌ی تولید متن، از آن چه معناهایی استدراک می‌شده است. شالوده‌شکنی در حقیقت نشان می‌دهد هر متنی دو برداشت را در بردارد: برداشت نخست، برداشتی وفادارانه به متن و بیانگر تعیین‌کنندگی یک‌سویه آن است؛ ولی برداشت دوم شالوده‌شکنانه است و نشان می‌دهد چه مفاهیمی در مرز و حاشیه‌های متن، حذف، طرد و یا سرکوب شده‌اند. در زمانه‌ی وجود گوناگونی برداشت‌ها از اصل چهل‌وچهار، نیازمند فهم آنچه هستیم که در واقع رواج داشته تا بفهمیم با برداشت‌های امروزی چه تفاوت‌هایی یافته است. آیا در عمل اصل چهل‌وچهار قانون اساسی قابل اجراست؟

واژه‌های کلیدی: اصل چهل‌وچهار قانون اساسی، زمانه‌ی تدوین متن قانون اساسی، خبرگان قانون اساسی، تئوری انقلاب اسلامی، شالوده‌شکنی.

شالوده‌شکنی ما را ترغیب می‌کند تا سوءظن عمیق خود را نسبت به هر استفاده‌ای از اصطلاح «نابغه» حفظ کنیم؛ اصطلاحی هم‌راستا با پرستش رمانتیک مؤلف به عنوان منبع حقایق خلاقانه‌ای که از راه یک شیوه بی‌بدیل و خود اعتباربخش کشف شهودی اعطا می‌شوند.

کریستوفر نوریس

مقدمه

اکنون سخن‌ها در مورد اصل چهل و چهارم قانون اساسی بالا گرفته و همگان درباره آن اظهار نظر می‌کنند. تاکنون باور عموم نخبگان این بوده که اصل چهل و چهارم قانون اساسی در شرایط ویژه انقلابی تدوین و تصویب شده است. شرایط حاکم بر دهه اول انقلاب، وجود و نفوذ تفکر سوسیالیستی در افکار روشنفکران در اوایل انقلاب و تنفر مردم از سرمایه‌داری از مهم‌ترین دلایل تدوین اصل چهل و چهارم قانون اساسی و ایجاد یک سیستم اقتصاد دولتی قوی در ایران است. همچنین آغاز جنگ تحمیلی و لزوم وجود اقتصاد دولتی، از دلایل تداوم این نگرش (چپ رادیکال) در اقتصاد ایران، بوده است. اکنون سخن بر سر آن است که چگونه باید این نگرش‌ها را تغییر داد. توانمندسازی بخش‌های خصوصی و تعاونی، تغییر نگاه به سرمایه‌داری و سرمایه‌گذاری مثبت، واریز درآمد حاصل از خصوصی‌سازی به خزانه دولت و صرف بخشی از این درآمدها برای اقشار کم‌درآمد، توانمندسازی بخش خصوصی در ایران به مثابه الزامات و واگذاری‌ها، اصلاح برخی نگرش‌ها در میان مسئولان، سرمایه‌گذاری و داشتن اقتصاد رقابتی و آزاد، پاسداشت حقوق کسانی که از سرمایه‌های خود استفاده می‌کنند و در نظر گرفتن حق داشتن درآمد و

سود بردن از تولید، تجارت، صنعت، خدمات و رقابت با دیگران، حرمت گذاشتن به سرمایه‌گذاری و سرمایه‌داری، و کاهش تصدی‌گری دولت و بخش‌های شبه‌دولتی، همگی حاکی از تغییر نگاه و باور به بخش خصوصی در اقتصاد به‌شدت دولتی ایران است.

مجمع تشخیص مصلحت نظام تبیین اصل چهل‌وچهار قانون اساسی را در جلسه ۱۶۷، مورخ ۱۳۷۶/۱۰/۱۳ بر اساس بند اول اصل ۱۱۰ قانون اساسی در چهارچوب سیاست‌های کلی نظام در زیرمجموعه امور اقتصاد کلان، بازرگانی و اداری تصویب نمود و مقام رهبری در حکم مورخ ۱۳۷۷/۱/۱۵ سیاست‌های کلی نظام در بخش‌های مختلف از جمله تبیین اصل چهل‌وچهار قانون اساسی را مورد تأیید و تأکید قرار دادند. مجمع تشخیص مصلحت نظام در جلسه ۱۷۰، مورخ ۱۳۷۷/۲/۵ این موضوع را در اولویت اول سیاست‌های کلی، برای کمیسیون اقتصاد کلان، بازرگانی و اداری مصوب نمود. مطالعات صورت گرفته در طی سه دوره در کمیسیون اقتصاد کلان، بازرگانی و اداری مجمع و نیر شورای مجمع، مورد مباحثه قرار گرفت. در مجموع این سه دوره، کمیسیون مجمع و شورای مجمع به ترتیب در ۴۸ و ۱۷ جلسه در خلال ۹ سال، به بحث و بررسی پیرامون سیاست‌های کلی اصل چهل‌وچهار قانون اساسی پرداختند. پس از آنکه کارهای مطالعاتی، تحقیقاتی و گردآوری گزارش‌ها و مستندات علمی مورد نیاز در کمیسیون دبیرخانه در سال ۱۳۷۷ آغاز شد، نتایج بررسی‌ها و تحقیقات صورت گرفته در جلسه مورخ ۱۳۷۷/۱۰/۲۲ کمیسیون اقتصاد کلان، بازرگانی و اداری مجمع، در قالب سیاست‌های کلی و تحت عنوان تعیین سهم بخش‌های دولتی و غیردولتی در اقتصاد کشور ارائه شد.

کمیسیون اقتصاد کلان، بازرگانی و اداری مجمع با دعوت از کارشناسان و رؤسای وزارتخانه‌های ذی‌ربط و مسئولان کمیسیون‌های اقتصادی و برنامه و بودجه و محاسبات مجلس شورای اسلامی طی ۱۹ جلسه در فاصله سال‌های ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۰، به تهیه و تدوین سیاست‌های کلی اصل چهل‌وچهار قانون اساسی تحت عنوان مشارکت بخش‌های تعاونی و خصوصی در اقتصاد و حدود فعالیت بخش دولتی مبادرت نمود که در دستورکار اجلاس ۲۵۶ مجمع تشخیص قرار گرفت.

شورای مجمع در تاریخ ۱۳۸۰/۱۱/۶ سیاست‌های مذکور را در ۳ بند تصویب و جهت تأیید نهایی و ابلاغ خدمت مقام رهبری ارسال نمود. پس از رهنمودهای مقام رهبری در خصوص لزوم کامل نمودن سیاست‌های اصل چهل و چهار قانون اساسی، موضوع مجدداً در دستورکار کمیسیون اقتصاد کلان، بازرگانی و اداری دبیرخانه مجمع قرار گرفت. کمیسیون به مدت دو سال و نیم به کار تحقیقی - مطالعاتی همراه با بررسی گزارش‌ها و مستندات سایر دستگاه‌ها و وزارتخانه‌ها و نیز تجربه کشورهای دنیا پیرامون خصوصی‌سازی و کاهش تصدی‌گری دولت همت گماشت و به بررسی نظرات مقام رهبری و کیفیت رعایت موارد چهارگانه مورد تأکید ایشان در سیاست‌گذاری‌ها مبادرت نمود.

نتایج بررسی‌های کمیسیون دبیرخانه در جلسه ۱۳۸۲/۱/۱۶ به کمیسیون اقتصاد کلان، بازرگانی و اداری مجمع ارائه شد که تدوین و تصویب آن به مدت ۲۶ جلسه تا تاریخ ۱۳۸۳/۹/۲۱ به طول انجامید. مصوبات کمیسیون در دستورکار جلسه ۳۲۸ شورای مجمع به تاریخ ۱۳۸۳/۵/۱۰ قرار گرفت. مجمع پس از پنج ماه بررسی در ۱۴ جلسه، در نهایت در اجلاس ۳۴۱ خود در تاریخ ۱۳۸۳/۹/۲۱ سیاست‌های کلی اصل چهل و چهار قانون اساسی را در ۵ بند تصویب کرد.

از دیگر موارد مورد تأکید مقام رهبری، نظارت مجمع بر حسن اجرای سیاست‌های کلی اصل چهل و چهار قانون اساسی بود. اما نبود منابع کافی در بخش مالی و بانکی، نبود ابزارهای جدید و کارآمد و بهره‌برداری نکردن از ابزارهای مالی، بوروکراسی اداری و تشریفات زائد در نظام اداری، نبود اطلاعات یا دسترسی نداشتن به آنها و فقدان شفافیت، موانع قانونی در عرصه‌های مختلف، نبود بخش خصوصی و تعاونی قوی با بنیه اقتصادی بالا و توان مدیریتی و دانش فنی، بی‌ثباتی در تصمیمات اداری، فقدان درک واحد از وظایف دولت، نامتناسب بودن نظام بودجه‌ریزی با برنامه و الزامات قانونی، نامتناسب بودن حمایت‌های قضایی و فقدان نهادهای تخصصی و مشاوره مالی، همگی چالش‌های جدی در اجرا و پیاده‌سازی سیاست‌های کلی اصل چهل و چهار یا به یک تعبیر، انقلاب اقتصادی هستند. اما نگارنده بر این باور است که می‌توان به شکل ریشه‌ای‌تری به منشأ پیدایش چنین دشواری‌هایی اندیشید و زین سبب از روش ساختارگشایی بهره خواهد گرفت.

مدعای اصلی چنین است که بدون شناخت ظرف زمانی و مکانی پیدایش متن قانون اساسی نمی‌توان ماهیت و محتوای اصول قانون اساسی ایران و از جمله اصل چهل و چهار را درک کرد.

۱. شالوده‌شکنی

واسازی در پی کشف اصول آزمون‌نشده و مفروضات یک متن است. این عمل دومنظوره است: جنبه سلبی یا همان ساختارزدایی، جنبه ایجابی یا همان شالوده‌افکنی. شالوده‌شکنی یا ساخت‌شکنی به یک تعبیر امکان دادن به جولان معنا یا تنوع معنایی در قلمرو متن است؛ یعنی خارج کردن متن از معنای محدودی که ممکن است با اتکای صرف به یک نگاه یا چشم‌انداز خاصی پدید آمده باشد. بدین گونه شالوده‌شکنی می‌کوشد تا مرکزیت معنایی یا معنای محوری را از متن بگیرد و متن را از اسارت یک معنای خاص خارج کند، زیرا در نگاه ساخت‌شکنی، واژه‌ها و تعبیرها، قطعیت معنایی ندارند تا موجب ایجاد مفهوم یا معنای تغییرناپذیری در متن شوند.^(۱) هدف از شالوده‌شکنی یا ساخت‌گشایی به منزله یک روش یا متد تحلیل پست‌مدرن، گشودن تمام ساختارها و شالوده‌هاست. مکتب شالوده‌شکنی، متن را به اجزا و پاره‌های مختلف آن تفکیک می‌کند و آنها را از هم مجزا می‌سازد و عناصر متعدد متشکله آن را تکه‌پاره می‌کند و از این طریق تناقضات و مفروضات آن را آشکار می‌سازد.^(۲)

شالوده‌شکنی فرایندی است برای نشان دادن اینکه چگونه پیام‌های آشکار مؤلف یک متن یا خالق یک اثر، در نتیجه دیگر جنبه‌های عرضه آن اثر، تضعیف و محو می‌شود و در نهایت، پیام اصلی مؤلف یک اثر، تحت تأثیر جنبه‌های فرعی آن قرار می‌گیرد و به فراموشی سپرده می‌شود. به تعبیر دریدا، شالوده‌شکنی روش خاصی در قرائت متون است که هدف آن، متزلزل کردن کانون یا مرکز متن بر پایه عناصر معناساختی برگرفته از پیرامون است؛ اما باز نمایاندن آنچه متعلق به گذشته است منوط و مشروط است: شرط یک بازنمایی خوب در ظاهر، انتقال کامل یا شفاف خواست و اراده آنهایی است که نماینده، نمایندگی آنها را بر عهده دارد.^(۳)

دریدا نشان می‌دهد نظام‌های متافیزیکی، معرفت‌شناختی، اخلاقی و منطقی بر

مبنای تقابل‌ها و تخالف‌های مفهومی یا بر پایه مفاهیم متضاد نظیر استعلایی - تجربی، درونی - بیرونی، اصلی - اشتقاقی، خیر - شر، و عام - خاص بنا شده‌اند. در هریک از این مجموعه‌های دوگانه یک جریان واجد اصالت و ارزش است. به عبارت دیگر، یک قطب در مقابل قطب دیگر نفی، و یا از دور خارج می‌شود.^(۴) هدف ساخت‌شکنی، شکستن مرزها و محدودیت‌ها و کشف قلمروهای ناشناخته است؛ به بیان دیگر، ساخت‌شکنی به هم ریختن و از ریشه کندن نظم‌های مفهومی و چهارچوب‌های فکری به‌ارثررسیده و برگرداندن آنها علیه پیش‌انگاشت‌های خودشان به منظور برهنه کردن، تجزیه کردن، از ثبات و استحکام انداختن، و واژگون کردن آنهاست. ساخت‌شکنی می‌خواهد نشان دهد که نمی‌توان اشیا، امور، متون، سنت‌ها، باورها، نهادها و جامعه‌ها را یک بار و برای همیشه تعریف کرد. مفاهیم همواره تمایل به گذر کردن از مرزهایی دارند که در لحظه حاضر محدودشان می‌کنند.^(۵)

گرچه واسازی وظیفه خود را شکافتن و برملا ساختن سرکوب‌ها و طرف‌های پنهان و کتمان‌شده‌ای قرار داده که متون بر مبنای آنها ساخته شده‌اند، اما هنوز با عمل تفسیر عادی کلمه فاصله دارد. واسازی به معنای دستیابی به ریشه و بنیان آنچه یک متن در واقع می‌گوید، نیست؛ برعکس، سعی دارد نشان دهد زمینه‌هایی که خاستگاه متون و نظریه‌ها به نظر می‌آیند، پیوسته متزلزل و بی‌ثبات هستند. یک راه دستیابی به این امر، نشان دادن نقش فعال عناصر غیرمشهود و حاشیه‌ای در هر متن و راه دیگر برملا ساختن نظام تضادهای خیالی در یک متن است.^(۶) هر متنی در متن بودن خود، مکملی^۱ دارد که نه تنها شرط موجودیت یک‌جانبه‌گرایانه متن است بلکه در همان حال، شرط عدم امکان شکل‌گیری آن نیز هست. متن‌ها و از جمله هر متن تاریخی، شالوده مشخصی دارد. چنین شالوده‌ای در متن خویش هم استوار است و هم ناستوار. استواری هر متنی در تقابل با غیریت خود که همان حاشیه است، تعریف می‌شود. از سوی دیگر، حاشیه هم به متن استواری می‌بخشد و هم در پاره‌ای موارد سبب ناستواری و گسیختگی آن می‌شود. با فروپاشی متن و گسیختگی آن، وضعیت جدیدی ایجاد می‌شود که از دل آن، متن - حاشیه دوباره در

قالب شالوده‌ای نو چهره می‌نماید. درگیری میان متن و حاشیه، دائمی است. کارویژه بنیادین ساختارگشایی - شالوده‌شکنی عبارت است از: برملاسازی چندمعنایی پنهان در متن؛ اینکه یک متن چه چیزهایی را به حاشیه برده و راهی است برای جلوگیری از فروکاستن متن، تنها به یک معنای خاص.

۲. زمینه تاریخی متن قانون اساسی

هر تحول مهم، بزرگ و دوران‌ساز نیازمند دستگاه تئوریک مجهز و موجهی است که بتواند به همه پرسش‌های اساسی پاسخی در خور دهد: آن تحول مهم چیست؟ آن تحول بزرگ چگونه شکل می‌گیرد؟ آن تحول دوران‌ساز چرا باید رخ دهد؟ پرسش نوع اول به ماهیت، پرسش نوع دوم به صورت، و پرسش نوع سوم به دلیل، می‌پردازد. شک نداریم که پدیده انقلاب اسلامی یک تحول دوران‌ساز در تاریخ معاصر و بلکه در تاریخ ایران زمین است، ولی شایسته است به خوبی دقت کنیم؛ در علوم اجتماعی پدیده انقلاب، از آن گروه پدیده‌هایی است که خود به تنهایی فصل‌میز دوران پیشین و روزگار پسین محسوب می‌شود و نیازمند سایر پدیده‌ها نیست. به همین جهت انقلاب‌ها به طرزی همزاد و هم‌زمان نافی وضع پیشین‌اند، زیرا در گفتار و کردار انقلابیون این نکته نهفته است که وضع آتی بسی بهتر، نیکوتر، خردمندتر و آرمانی‌تر از وضعیتی است که اکنون علیه آن بپا خاسته‌ایم و به همین دلیل، انقلاب‌ها سیاق و سبکی خاص می‌یابند و مطالعه‌کننده را وا می‌دارند تا به طرزی همسان، به دراندازی شش پرسش مشغول شود. تنها به آن دلیل که دستگاه تئوریک پشتوانه‌ساز انقلاب‌ها هم باید به سه پرسش مبتنی بر نفی بپردازد و هم سه پرسش ثبوتی را پاسخ مکفی دهد:

آن وضع منفور که باید برانداخته شود چیست؟ آن وضع نامحسوب دوران‌دختنی از نظر صورت و تاریخ چگونه برانداخته می‌شود؟ آن وضع نامقبول ناپذیرفتنی چرا نتوانست دوام یابد؟ ماهیت آن وضع محبوب که باید پدید آید چیست؟ آن وضع نیکو و پذیرفتنی چگونه رُخنمون می‌شود و شکل می‌گیرد؟ چرا آن وضع مستحسن باید پیدا و پیروز شود؟

نگارنده بر این باور است که همه انقلاب‌ها و از جمله انقلاب اسلامی قاعدتاً

نباید مستثنای از طرح هر شش پرسش باشند و البته همه پرسش‌ها نیز معقول و در خور پاسخی مکفی و مستدل هستند، ولی می‌توان با طرح یک پرسش بنیادین، به شیوه دیگری در مورد انقلاب اسلامی سخن گفت و آن اینکه تئوری انقلاب اسلامی که منجر به پیدایی یک رخداد بزرگ و مهم شده چیست؟ آیا پایایی انقلاب اسلامی نیز وجهی تئوریک را می‌طلبد؟ آیا تئوری پیدایی انقلاب اسلامی می‌تواند با تئوری پایایی انقلاب اسلامی هم‌پیوند باشد؟ یا اصلاً می‌تواند میان آن دو هیچ پیوندی برقرار نباشد و از همدیگر مجزا باشند؟ اگر تئوری منجر به پیدایی، با تئوری موجه‌ساز پایایی هم‌پیوند باشد آیا لزوماً باید هم‌سنخ، هم‌جنس و هم‌شکل هم باشند؟ اگر هر دو تئوری پیدایی و پایایی از یکدیگر مجزا باشند آیا اصلاً می‌توان گفت نوع نظام و وضع برآمده از انقلاب که پس از پیروزی دامن‌گستر شده با آنچه در پیش از پیروزی قول آن گفته می‌شده، متفاوت از آب درآمده‌اند؟

نگارنده در مقام پاسخ به پرسش‌ها، مفروض و فرضیه خود را طرح می‌کند و سپس استدلال‌های خود را فراهم می‌آورد. مفروضه اساسی آن است که تئوری‌های پیدایی و پایایی انقلاب‌ها قاعدتاً هم‌جنس و هم‌پیوند هستند و هر آنچه از جنبه سلبی برای تخریب وضع پیشین گفته می‌شود دقیقاً همان است که از جنبه ایجابی برای تأسیس وضع پسین قول داده می‌شود. انقلاب‌ها عبارتند از بیانیه‌هایی دوگانه: از یک سو، ظلم، فساد، ستم، نابرابری، خفقان، یغما را نفی می‌کنند و از دیگر سو، به گفتار و کردار ثبوتی پناه می‌آورند و قول و قرارهایی را مانند آزادی، صلاح، برابری، برادری، توزیع و عدل، ساز می‌کنند.

فرض نگارنده آن است که در روند منجر به پیدایی انقلاب اسلامی، دستگاه تئوریک انقلابیون پیشرو و پیروز در کنار هم، وجهی مختلط بر ساخته بود، زیرا از همه مفاهیم موجود در گنج‌واژه علوم اجتماعی - صرف نظر از تفاوت‌های بنیادین میان آنها - بهره‌گیری کرده است؛ مصرف‌گرایی آن در بهره‌گیری از واژگان و مفاهیم، مبتنی بر عدم شناخت و نیز روشن نکردن مرزهای جداکننده تمدنی و فرهنگی مفاهیم بوده و اصرار بر گزینش‌گری جنبه‌های مثبت همه نظریه‌ها بدون در نظر گرفتن ناهمانندی‌های بنیادی میان آنها - تنها به صرف آنکه می‌توانند قدرت‌آفرین و موجد حرکت باشند - سبب وضع آمیزش ناهمگون واژه‌ها، مفاهیم و

نظریه‌های از بُن متفاوت با یکدیگر شده است.

پیروزی انقلاب اسلامی، نیازمندی نظام نوپای جمهوری اسلامی را به یک قانون اساسی پدید آورد. با تشکیل مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، تدوین یک قانون اساسی نوین به شکل جدی مد نظر قرار گرفت. با تصویب نهایی قانون اساسی در همه‌پرسی آذر ماه سال ۱۳۵۸، به طرز رسمی ساختار نظام سیاسی و حقوقی جمهوری اسلامی به جای قانون اساسی مشروطیت به عنوان نظم سیاسی و حقوقی پیشین، استقرار یافت. بدون درنگ پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مسئله‌ای که از ماه‌های پایانی اضمحلال نظام شاهنشاهی با تأکید مورد توجه قرار می‌گرفت مطرح شد و مطمح نظر انواع گروه‌های سیاسی قرار گرفت، و آن اینکه آیا قانون اساسی مشروطیت می‌تواند با اندک تغییرهایی همچنان اجرا شود و یا باید به‌طورکلی قانون اساسی جدیدی تدوین شود؟ تدوین قانون اساسی، شش‌گام داشت: (۱) ارائه پیش‌نویس قانون اساسی به افکار عمومی، (۲) تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی، (۳) بحث و بررسی پیش‌نویس قانون اساسی، (۴) مرحله رسیدگی نهایی چهارروزه در مجلس خبرگان در گروه‌های هفت‌گانه و کمیسیون‌های سیزده‌گانه مجلس خبرگان طی شصت‌وهفت جلسه، (۵) تصویب نهایی متن قانون اساسی توسط مجلس خبرگان در ۱۳۵۸/۸/۲۴، (۶) همه‌پرسی درباره قانون اساسی جمهوری اسلامی در ۱۱ و ۱۲ آذرماه ۱۳۵۸ و تأیید نهایی توسط ملت.^(۷)

سازمان، رهبری و ایدئولوژی، ابعاد اصلی روند بسیج انقلابی هستند. ایدئولوژی‌های انقلابی اگرچه ممکن است بر اساس دستگاه‌های فکری بنا شده باشند ولی به طرز بنیادین پی‌جوی پیامدهای عملی هستند. کارویژه ایدئولوژی، حرکت‌زایی و حرکت‌آفرینی است؛ بنابراین از هر منبعی که تغذیه کند متضمن آن عناصری از منبع معین می‌شود که تشویق به حرکت و قیام کنند و عناصر سکون‌آور را گرچه متعلق به همان منبع باشد، رها می‌کنند. این کار را دستگاه‌های ایدئولوژیک از طریق ساده‌سازی پیچیدگی‌های واقعیت، عرضه راه‌حل‌های ساده، ارائه داوری‌های ارزشی و تأکید بر بخشی از واقعیت به بهای فراموش کردن بخش‌های دیگر انجام می‌دهند. ویژگی دراماتیک دستگاه‌های ایدئولوژیک در تعیین حق و

باطل و یا نیکی و شر، به سادگی به آنها اجازه آماده سازی و زمینه سازی ایجاد فضای دوقطبی را در هر جامعه ای می دهد. ایدئولوژی بسیج توده ای در انقلاب ایران به نیازهای روحی و روانی انبوه های جابه جاشده مردمی پاسخ می داد که در نتیجه دگرگونی های اقتصادی - اجتماعی شبه غربی، توسعه ناموزون دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، اصلاحات ارضی، صنعتی شدن سریع، درآمد نفتی فوران یافته با مهاجرت های وسیع و بی شکل از روستا به شهر، آماده هرگونه تحول شده بودند؛ به ویژه آنکه در چنین فضایی نهضتی پدید آمده بود که جامعه ای نوین و آرمانی را نیز وعده می داد. این ایدئولوژی که از حمایت اتحاد انقلابیون با فرهنگ های سیاسی گوناگون پدید آمده بود این اجازه را به پدیداری آمیزه ای فعال و گسترده از ملی گرایی، طرفداری از عدالت اجتماعی و قوه مذهبی می داد تا راه برای اتحاد طبقات چندقلمه در انقلاب اسلامی فراهم آید. دستگاهی چندوجهی از ذائقه های متفاوت ایدئولوژیک که هم غرب ستیز بود، هم به اسلامی کردن جامعه می اندیشید، هم بر مسائل اخلاقی و فرهنگی تأکید می کرد، هم وجوه مبارزه علیه استبداد را در خود می پروراند، هم بر عناصر جامعه گرایانه و عدالت جویانه اصرار می ورزید و هم خود را نیازمند رهبری می دانست. صعود چنین گفتمان بسیج گرانه و انقلابی دست کم به قدرت چنین دستگاهی از ایدئولوژی بازگشت داده می شد که هم شمول و هم قدرت هاضمه فراوان دارد.

مشروعیت آموزه ای و سیاسی انقلاب اسلامی ایران دست کم مبتنی بر سه دوره و رده ذاتاً متفاوت اما به لحاظ سازمانی هم پیوند بود. در این معنا، نیروی اپوزیسیون در ایران هم واجد ایدئولوژی های مشخصاً سکولار بود، هم به اسلام ولایتی و فقاهتی می اندیشید و هم به ایدئولوژی های وابسته شده بود که بازتفسیرهایی مذهبی از عنصرهای چپ روانه و نیز تعبیری چپ گرایانه از عناصر مذهبی ارائه می کردند. صفت اسلامی انقلاب، جدای از آنکه آن را به ریشه ها، پویش ها و یا پیامدهای انقلاب منتسب گردانیم، نیز دقیقاً به حالتی برمی گشت که در آن، دین اسلام به مدد مقوله های استقراضی از حالت فرهنگ صرف، به حالت اسلام ایدئولوژیک تغییر چهره داده بود؛ چهره ای که در آن، باورها و پندارهای دینی شکلی حرکت آفرین می یابند، عناصر و تعاریفی تعبیه می شود که همگی انقلابی و

برانگیزاننده‌اند و نوعی پیکره اندیشگی و یوتوپایی از تلقی‌های یک دین مبارزه‌جو و ستیزه‌خو طراحی می‌شود. درک چنین مفهومی از تغییر چهره یک مذهب میسور نمی‌شود مگر آنکه بپذیریم مواجهه اسلام با تمدن غرب و به‌ویژه برتری مضاعف جنبش‌های ایدئولوژیک اروپایی، دلمشغولی‌های سیاسی‌ای را مطرح کرد که خاص غرب بود و مناسبت مستقیمی با جوامع اسلامی نداشت؛ ولی ذهن سردرگم، منفعل و مظلوم روشنفکر مسلمان را که به علت شهرنشینی، صعود سطح سواد عمومی، بالا رفتن میزان دستیابی به رسانه‌های گروهی، تشکیل طبقه متوسط و بوروکراتیزه شدن جوامع اسلامی اکنون وی را به معضله سازگاری یا ناسازگاری بسیاری از مفاهیم غربی با مفاهیم اسلامی می‌کشاند، به راهی برد که سرانجام آن، اعلام ترکیبی از انگاره‌ها و دلمشغولی‌های بیگانه با نهادهایی مشخصاً اسلامی بود.^(۸)

در ایران نیز به‌ویژه در روند دراز آهنگ انقلاب اسلامی، همزیستی‌های متعددی میان مفاهیمی پدید آمد که بعضاً از حیث بُن‌مایه و درون‌مایه با یکدیگر متفاوت بودند. دیدگاه‌های سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ به‌ویژه از میراث جنگ سرد تأثیر پذیرفته بود و دستگاهی از تئوری و اندیشه مطرح می‌شد که در آن به همزیستی سوسیالیسم و اسلام و اینکه اسلام به طرزی هم‌زمان واجد عناصر مترقی سوسیالیسم، دموکراسی و ناسیونالیسم است، اشارت‌های فراوان می‌رفت. گرچه رهبری انقلاب اسلامی می‌توانست برگرفته از آرمان انتزاعی امام غایب به عنوان یک دلیل برای اعتراض اجتماعی - سیاسی ضد نظم حاکم باشد، اما جمعی شدن و عمومیت یافتن آن مرهون نکته‌ای جامعه‌شناسانه شد، زیرا تمامیت گروه‌های مبارز اندک‌اندک متوجه شدند که تمامی خواسته‌های مبارزه‌جویانه آنها را دکترین امامت می‌پوشاند. این هم‌پوشانی سرانجام نقطه ضعف و قوت همزادانه دستگاه تئوریک انقلاب اسلامی شد زیرا در سایه شمول و جامعیت می‌توانست به پیروزی زودهنگامی دست یابد، اما از منظری تأسیسی، اندیشه تألیفی - تلفیقی، قدرت دراندازی یک نظریه مستقلانه نظام سیاسی را در خود نمی‌یافت. چترسازان ایدئولوژیک انقلاب ایران و بیدارسازان فرهنگی ایرانی توانستند با مهارت تمام برخی جنبه‌های دموکراسی اجتماعی غرب را با تشیع بیامیزند و آموزه‌های مارکسیستی را نیز بر آن بیفزایند. اینان معتقد بودند مذهب شیعه از تمامی عناصر

مربوط به یک ایدئولوژی رهایی‌ساز و ترقی‌خواه برخوردار و همچنین قادر به خنثی کردن سلطه غرب در ایران، درمان خودبیگانگی تحصیل‌کردگان ایرانی و حفظ هویت و میراث تاریخی است. پیام این متفکران که آمیزه‌ای حساب‌شده از ناسیونالیسم ایرانی، مذهب تشیع و برخی ایده‌های غربی بود، قلوب و اذهان بخش عظیمی از تحصیل‌کردگان را به خود جذب کرد.^(۹)

پیدایی جریان‌های التقاطی اصلاح‌طلب و رادیکال که یا از یک سو به تلفیق اسلام و دموکراسی و ارائه طرح دموکراسی اسلامی می‌پرداختند و یا از دیگر سو، به تفسیر انقلابی و دیالکتیکی دین با توسل به اصول مبارزه‌جویانه و انقلابی اسلام خود را سرگرم می‌کردند و سعی در برقراری آشتی میان اسلام و مارکسیسم داشتند، همگی حکایت از آن داشت که انقلابیون برای چاره‌سازی و زمینه‌پروری، به تلفیق‌گرایی‌های ساده‌انگارانه ایدئولوژیک برای تسهیل مسیر و شکل مبارزه، خود را دلمشغول داشته‌اند. مفاهیم زیربنایی و زمینه‌ساز ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی انقلاب اسلامی، در فرایند مبارزه‌های انقلابی، بیشتر گرفته‌بردارانه و استقرایی بود و گرنه از درون‌مایه فقه شیعی با این تصور اساسی صحیح که تاریخ فقه شیعی روایتی منعزل از رویدادهای تاریخی است و تنها به آماده‌سازی خود برای عصر ظهور و احاله امانت به امین اصلی که صاحب امر و عصر است می‌انداخت، مفاهیمی چون ملی‌گرایی معهود، مردم‌گرایی، عدالت اجتماعی و جهان‌سوم‌گرایی به معنای خودکفایی ملی، مبارزه با امپریالیسم، اعتقاد به عدم دخالت بیگانگان در امور کشور، تلقی توده مردم به عنوان بانی و اساس تغییرهای اجتماعی و تاریخی، مزده‌دهی امنیت و رفاه اقتصادی به محرومان و ستم‌دیدگان و دستیابی به آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی برای توده‌های مستضعف، به بیرون تراوش نمی‌کند و به طور حتم باید به نحوی کمک‌گیرانه، از مقوله‌ها و مفاهیم «غیر» استمداد کند و آمیزه و معجونی از پردازش واژگان فراهم آورد تا بتواند برای شروع مبارزه، زمینه‌سازی کند.

گرچه ایدئولوژی‌سازان انقلاب اسلامی هرکدام مانیفست بلندبالایی علیه غرب و ارزش‌های غربی نوشتند ولی حتی این ردیه‌نویسی نیز نمی‌تواند این حقیقت را در میان ما تغییر دهد که کماکان، غرب فرهنگ مرجع ما بود و ما تنها

از چشمان غربیان به غرب انتقاد کردیم و دستگاه ایدئولوژیک انقلاب اسلامی را فراهم آوردیم. بنا به قولی، فراخوان به عدالت اجتماعی را از روسو، مبارزه چندگونه و طبقاتی را از مارکس، انتقاد به تکنیک و تکنولوژی را از هایدگر، و روشنفکر متعهد بودن را از سارتر^(۱۰) آموختیم و این نه به معنای آن است که دین اسلام و مذهب تشیع واجد برخی از آن ویژگی‌ها نبوده، بلکه تنها به آن معناست که پرسش و تحریر محل نزاع را «غرب» یا «غیر»، برای ما مطرح کرد و ما این زایایی را در خود نیافتیم که بدون افتادن در ورطه تقابل خودی با دیگری به در افکندن پرسش‌هایی پردازیم که خالق یک حرکت انقلابی تلقی شوند؛ البته خود پدیده انقلاب را نیز معلوم است که با عطف به کدام درون‌مایه فرهنگی برگزیده و قرض گرفته‌ایم. فقه شیعی و عالمان مذهبی بدون اتکا به مفاهیم غیرفقهی در انقلابی کردن جامعه ایران کامروا نمی‌شدند، زیرا آنها نمی‌توانستند داعیه‌دار یک امر کاملاً عمومی شوند. تنها با قرض از علوم همجوار تفوقی حاصل آمد و وضعی انقلابی پدیدار شد. البته استعاره و استقراض می‌تواند بلا تلقی شود زیرا در یک وضعیت ایستا چون توان مقابله و تعامل با پویایی را نمی‌یابد و نمی‌تواند چیزی عرضه کند، قضاوت‌هایش درباره مسائل یا در جهت ساده‌سازی شکلی واقعیت‌های بیرونی و سپس ابطال آنهاست و یا آرای نپخته و شتاب‌زده‌ای را به بیرون پرتاب می‌کند که تقلید صرف بر آنها مستولی است. حاصل این کار تورم واژه‌ها و مفاهیم است زیرا ما خود، آن واژگان را نیافریده‌ایم و هنگامی آنها را به درون خود منتقل می‌کنیم که میان تاریخ تولد و تاریخ انتقال مقوله‌ها به ناگزیر وقفه‌ای حاصل شده است. این وقفه‌ها اندیشه‌های منتقل شده را که ممکن است در زادگاه خود فرسوده شده باشند، دچار کژتابی‌های فراوان می‌کند و ما را به انواع و اقسام موتاسیون‌های فکری که به هیچ کانونی مرتبط نیستند،^(۱۱) مبتلا می‌گرداند. فکر می‌کنیم تولید کرده‌ایم ولی در عمل ذهن پریشانی یافته‌ایم که هویت مشوش دارد و ریشه مفاهیم و کانون مقوله‌های برگزیده و گزینش‌گرایانه را نمی‌فهمد و دل خوش داشته که دیگ هفت جوشی از وجوه مستحسن تمام مفاهیم فراهم آورده تا آنها را به کار ببرد.

اندیشه انقلاب اسلامی را نمی‌توان تنها محدود و منوط به رهبری کرد زیرا

فراتر از آن، عوامل جامعه‌شناختی دخیل و همچنین ویژگی‌های روان‌شناختی فردی و جمعی چنانند که غیر قابل چشم‌پوشی به نظر می‌رسند. در مورد ویژگی‌های منحصربه‌فرد رهبری امام خمینی نکته‌های بسیاری گفته شده که همگی حاکی از استثنایی بودن آن است، مانند قدرت ایشان در حفظ و نگهداشت هم‌زمان ماهیت معادشناسانه و نیز طراحی یک نظریه جدید حکومت که از آموزه مبدعانه ایشان در مورد امامت شیعی استخراج می‌شد؛ یا اینکه نظریه ولایت فقیه را نوآوری جسورانه امام خمینی دانسته‌اند که اساساً قادر شده بود دوگانگی اقتدار دینی و دنیایی را از میان بردارد و چاره‌جویی تازه‌ای برای عمل سیاسی و دینی فراهم آورد؛ و یا ویژگی انحصاری رهبری ایشان که موفق شدند به طرز عمل کنند که اتفاق و اتحاد وسیع نیروهای اجتماعی از بازاریان و روحانیان گرفته تا روشنفکران و تهیدستان شهری و سازمان‌های سیاسی و گروه‌های چریکی و ملی - مذهبی و غیرمذهبی را گرد هم آورد.

اما نگاه جسورانه‌تر آن است که بپذیریم گفتار مسلط سیاسی در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ دیگر فراتر از ویژگی‌های فرهنگدانه یک رهبر محبوب قرار گرفت و محور مبارزه را از بحث‌هایی چون عقب‌ماندگی و نوسازی به بحث زوال و انحطاط کشانده و بازگشت واقعی به اسلام، راه‌حل واقعی بحران ایران تلقی شد. دین اسلام و مذهب شیعه، سیاسی شدند و چهره‌ای مدعی حکومت و سیاست به خود گرفتند و «ولو بلغ ما بلغ» نماد آن شد. عناصری مانند ضرورت حکومت، اطاعت، اجتهاد و عدالت، مشورت با امت، قیام علیه حکام ظالم، عصمت، تقیه و غیبت به عنوان اصول سیاسی شیعه قاعدتاً می‌بایست در فضایی خاص، معانی ویژه‌ای می‌یافتند. تحول در برداشت‌های سنتی از مفاهیم و آموزه‌های شیعی، درک و دریافت مبارزه‌جویانه از عنصر غیبت و فهم فوتوریستی از عنصر انتظار به همراه تبدیل قرائت‌های شفاعت‌جویانه، سوگناک و فاجعه‌نگر به قرائت‌های کارکردگرایانه معطوف به عمل سیاسی و ایدئولوژیک، همگی نشان می‌داد که تاریخ صدر اسلام، ظهوری نوین - و البته در لباس مفاهیم نو - یافته و انقلاب به مثابه جنگ انقطاع‌ناپذیر میان وارثان آدم و ابلیس، عملی حتمی است.

به تدریج اسلام‌گرایان به این جمع‌بندی رسیدند که باید قدرت را به طرز

مستقلانه در دست گیرند و به‌ویژه تندروها مجاب شده بودند که باید از عمل کردن در چهارچوب نظام مستقر به عنوان گروه ذی‌نفوذ یا همکاری و شراکت با آن پرهیزند و تنها به تمامیت اسلام وفادار باشند. به نظر می‌رسید گفتمان سیاسی شیعه، عمل‌گرا شده و اکنون پرسش‌هایی را مطرح می‌کند که همگی حاکی از تلاش برای تصاحب قدرت سیاسی است. البته تحقق بخشیدن به مؤلفه دخالت تام و تمام دین اسلام در سیاست و داشتن ادعای حکومت، نیازمند معلمی پرحرارت بود که بتواند میان ملزومات و اقتضائات روزآمد و نیز مفاهیم سیاسی برگرفته از تشیع، پل بزند و این کار به دست یک ایدئولوگ پرداخته شد. شریعتی معلم انقلاب بود زیرا مفهوم‌سازی یک انقلاب فرهنگی مدعی سیاست با پروارسازی مفاهیم لاغر شده شیعی، تنها می‌توانست مدیون کسی باشد که هم آموزش‌های مدرن فرا گرفته و هم به طرز قاعده‌مندانه مجهز به سلوک مذهب مرسوم باشد. شریعتی فراهم‌کننده هم‌زمان وضع ایدئولوژیک و حالت یوتوپیک برای انقلاب اسلامی بوده و نیک می‌دانیم که هم ایدئولوژی و هم یوتوپیا، هر دو تحریف‌کننده واقعیت‌ها هستند، زیرا یکی ساده‌سازی می‌کند و دیگری از واقعیت فراتر می‌رود؛ ولی سرانجام انگاره‌های هر دوی آنها با واقعیت انطباق ندارد. معناشناسی ایدئولوژیک وی ماهیتی مارکسیستی - انقلابی داشت و زبانی را که برای پیوند یوتوپای اسلامی با ایدئولوژی چپ‌روانه برگزیده بود به مثابه خلق یک گنجوازه جدید بود که البته خود وی تغییرات نمادین در آنها برقرار کرده بود. مبارزه مسلحانه را به جهاد، خلق را به ناس، مالکیت جمعی را به بیت‌المال، رهبری را به امامت، زندگی بی‌معنای بورژوازی را به دنیوی بودن، حکومت مردم را به اجماع تلقی کرده و معتقد شده بود که دین اسلام در قبال تغییرات و واژه‌هایی چون مبارزه مسلحانه توده‌ها، مسئولیت از میان برداشتن طبقات، خدایی انسان بر طبیعت، حذف مالکیت خصوصی، برقراری مالکیت جمعی، از خود بیگانگی، زندگی پست بورژوایی و جامعه بی‌طبقه، واژه‌های معادل دقیقی دارد.^(۱۲) دوگانه‌های مشهور او مانند بازگشت به خویشتن در قبال از خود بیگانگی، تمدن در قبال تجدد، تعهد در برابر تجر، کتاب در برابر استعمار، میزان در برابر استثمار، آهن در برابر استبداد، و عرفان و برابری و آزادی در قبال زر و زور و تزویر، نشان از آن داشت که از منظر وی قرآن

و تعالیم دین باید از منظر الزامات و واقعیت‌های اجتماعی و مسائلی که انسان‌های تحت ستم با آن در چالش هستند، خوانده و فهمیده شود. داعیه‌های شریعتی از قبیل تأکید بر عنصر اندیشه و رنسانس فکری، بازگشت به خویشستن، روشنفکر مسئول بودن، شناخت آگاهانه غرب، شکل‌گیری حرکتی درازمدت به منظور دستیابی به آگاهی، آزادی، عدالت و عرفان و نیز پدیدار شدن یک حرکت پیشگام، منجر به تأسیس رهیافت دین‌شناسانه‌ای می‌شد که در آن، انقلاب دائمی در مسئله اجتهاد و بازسازی امر دینی مهم‌ترین نکته محسوب می‌شد؛ اجتهادی که قاعدتاً و به زعم شریعتی می‌بایست از همه امکانات و پیشرفت‌های علوم انسانی از قبیل علم تاریخ، مذهب‌شناسی، حقوق، علوم اجتماعی، اقتصاد، شرق‌شناسی، اسلام‌شناسی، انسان‌شناسی علمی و انسان‌شناسی فلسفی بهره گیرد.

به زعم وی، مسلمانان مشکل روش دارند و نه محتوا. همین نسیان تمایز درون‌مایه شرق و غرب به عنوان سوژه و ابژه تاریخی سبب شد رهایی از تقلید تهوع‌آور از اروپا که بانگ بلند شریعتی در بهره‌گیری از علم جدید و نجات اسلام بود، به دامان یک تقلید مرکب از فضای ضد امپریالیستی جهان سومی، زبان علمی اجتماعی غرب و شیعه‌گرایی ایرانی برای خلق ایدئولوژی انقلاب اسلامی بیفتد. جامعه‌شناسی دیالکتیکی نومارکسیستی گوروچ، اگزستانسیالیسم سارتر، قرائت ماسینیون از عرفان اسلام قرون وسطایی و رهیافت روانکاوانه فانون به جنبش‌های انقلابی جهان سوم، برای شریعتی جاذبه نیرومندی داشت. وی عقیده داشت همه این رهیافت‌ها می‌توانند به بازسازی وجود اصیل شرق کمک کنند. پروتستانیتسم اسلامی وی که به معنای آشتی دادن اسلام با ضرورت‌های عصر مدرن تلقی می‌شد، همان رهیافت وبری به نزدیک‌سازی اسلام و عصر جدید بود. شریعتی در پاریس متوجه شده بود که لازمه اتخاذ یک گفتمان اجتماعی کارآمد و جدید انقلابی، تلفیق اگزستانسیالیسم و سوسیالیسم با اسلام است و می‌کوشید تا ثابت کند که هسته اصلی کلیه مکاتب مترقی غربی قبلاً در تشیع وجود داشته است.^(۱۳) به زعم او تحقیق باید حقیقت را نشان دهد ولی پس از آنکه حقیقت اثبات شد باید برای محقق عقیده شود و خود را در برابر آگاهی علمی خویش و مردم زمانه‌اش مسئول بدانند. بنیاد دموکراسی ارشادی بر مبنای حقیقت‌های اثبات‌شده مبدل به عقیده و

اعتقاد، شکل می‌گیرد که باید بینش افراد، زبان و فرهنگ مردم، روابط اجتماعی و سطح زندگی مردم و شکل جامعه بر اساس یک برنامه انقلابی مترقی کلاماً دگرگون شود و امت را امام و امام را امت شایسته است.

مجلس خبرگان قانون اساسی، نماینده دکترین امامت محسوب می‌شد. مذاکرات آنان نشان می‌دهد که از همان آغاز، اراده واضعان بر آن بوده که قانون اساسی مقید، منحصر، معطوف و محدود نوشته شود. پیام امام خمینی به مجلس خبرگان چنین بود که ملت با شعارهای الله اکبر خود فقط جمهوری اسلامی را خواسته‌اند. بنابراین با توجه به مراتب فوق، قانون اساسی و سایر قوانین در این جمهوری باید صد درصد بر اساس اسلام باشد و اگر یک ماده هم برخلاف احکام اسلام باشد تخلف از جمهوری و آرای اکثریت قریب به اتفاق ملت است. تشخیص مخالفت و موافقت با احکام اسلام منحصراً در صلاحیت فقهای عظام است؛^(۱۴) بنابراین به زعم خبرگان که اکثریتی هفتاد درصدی از آنان را فقهای عالی‌رتبه حوزوی تشکیل می‌دادند، از یک سو ما هیچ قانون بین‌المللی را نمی‌پذیریم و هیچ سنت دیرینه را نیز^(۱۵) و از دیگر سو، غرض نباید آن باشد که لفظ‌های به‌کاررفته در متن قانون اساسی محمل‌های زیادی داشته و به تعبیر قرآن، حمال ذو وجوه باشند؛^(۱۶) بنابراین جعل قانون در برابر وحی آسمانی خروج از دین است. بر این اساس، پیش‌نویس مزبور باید صد درصد اسلامی درآید و مواد آن با قرآن و سنت تطبیق داده شود.^(۱۷) این قانون اساسی باید روح اسلام و اسلام‌عریان را درست عرضه کند و هیچ اصلی در آن پذیرفته نشود مگر اینکه مستند به قرآن کریم و یا سنت پیامبر اکرم (ص) و یا روش ائمه معصومین علیه السلام باشد؛^(۱۸) زیرا این قانون اساسی مولود انقلاب اسلامی است و انقلاب اسلامی هم در جهان اسلام شاید بعد از قرن اول و مسئله بعثت و مسائل بعد از بعثت، در دنیا بی‌نظیر است.^(۱۹) معلوم است که این روش بیان، از باور ایدئولوژیک و اصول‌گرای مذهبی برخاسته و ثمره خود را نیز در گفتارهایی پُرشکوه در همان مجلس، نشان داده است: «این مطالب را که عرض می‌کنم درست فکر کنید و ببینید که اگر حقیقت دارد بر طبق آن عمل کنید. حقایق غیر آن چیزی است که مد روز می‌پسندد. حقایق یک مطالبی است که از انبیا گرفته می‌شود، از وحی گرفته می‌شود، از اولیا گرفته می‌شود، ما آنها

را به نحو اجمال می‌گوییم و دیگر شما را به خدای متعال می‌سپارم».^(۲۰) محصول کار خویش را حتی بدون آنکه در آغاز در داخل محدوده یک کشور بیازماید، آینده‌نگرانه و جهان‌وطنانه به شیوه‌ای خود برترینانه برای تمامی جهانیان مفید و بلکه واجب‌الاجرا تلقی می‌کند: «بایستی به شکل قانون ایران درآید و شکل قانون ایران را پیدا کند. جامعه، کدام جامعه؟ انسان، هر انسان؟ همه انسان‌ها؟ (همه انسان‌ها) اگر یک چیزهایی باشد که درمان کل جهان تشخیص بدهیم و در قانون اساسی خودمان بیاوریم، چون یک معیار واقعی و حقیقی و جهانی است به دنیا یک معیار جهانی عرضه می‌کند».^(۲۱)

ابهام در امری که مدعی تولید است، از همان آغاز به دلیل نبود پشتوانه‌های تئوریک به تلفیق گرایش می‌یابد و سرنوشتی بهتر از این نمی‌یابد که اساسی‌ترین پرسش‌های یک نظریه زمامدارانه را زمانی طرح کند که نوع و شکل ویژه آن نظام سیاسی و حقوقی پیشاپیش به تصویب فضایی ملت رسیده است: «یکی از آقایان بیاید و رابطه این چهار قوه، قوه مقننه، قوه مجریه، قوه قضاییه و قوه رهبری را توضیح دهد».^(۲۲) بنابراین سرنوشت مذاکرات قانون اساسی به جایی ختم می‌شود که از یک سو: «من اول از آقایانی که در این مجلس حضور دارند خواهش می‌کنم به رخ یکدیگر نکشید که در غرب چگونه رفتار می‌کنند و در دنیا چه خبر است و اگر ما مثلاً این طور رفتار بکنیم آنها به ما می‌خندند. ما خودمان بشر هستیم و عقل و هوش داریم، ملت ایران شعور دارد، هوش دارد و هوشیار است. ملت ایران جمهوری اسلامی را اختیار کرده و به آن رأی داده است. حالا می‌خواهد دنیا این را بپسندد و می‌خواهد دنیا نپسندد. ما در معنویات، دنیای غرب را خیلی از خودمان

۱. نگارنده تاکنون موفق نشده مکتوبی را بیابد که همانند سیاق و سبکی که در پیش گرفته شده و این مقاله بر پایه آن استوار شده، نگارش شده باشد. جستجوهای هدفمند در پایگاه‌هایی همچون (www.maslehat.ir)، (www.asl44.mefa.ir)، و (www.asl44news.ir)، نشان می‌دهد تمامی گزارش‌ها و مقاله‌های موجود، درباره فنون و تکنیک‌هایی است که به دولتمردان در جهت پیاده‌سازی سیاست‌های کلی نظام هم‌پیوند با اصل ۴۴ قانون اساسی، راهکار نشان می‌دهند. نگارنده در این مقاله، سبک نگارشی میان - بین‌رشته‌ای را برگزیده و به دور از مباحث صرف اقتصادی، بر مبنای از تحلیل‌های تاریخی، حقوقی، جامعه‌شناختی، و اندیشه سیاسی تکیه زده است. در این راستا، از تکنیک تحلیل متن (به منظور بررسی درون‌مایه مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی) برای کمک‌رسانی به شیوه پژوهشی برگزیده شده و به‌کاررفته در مقاله (شالوده‌شکنی یا واسازی) بهره‌گیری شده است.

عقب‌تر می‌دانیم».^(۳۳)

به همین دلیل، گرایش‌های چپ‌گرایانه انقلابیون مخالف رژیم شاه سبب شد تا الگوی لیبرال - دموکراتیک پیش‌نویس قانون اساسی در شورای انقلاب به سوسیال - دموکرات، و سپس در مجلس خبرگان قانون اساسی، چپ‌گرایانه و با لعاب اسلامی مبدل شود؛ تا جایی که عبارت‌هایی چون «محکومیت نظام سرمایه‌داری که با صنعت آمده است از نظر اسلام، نامشروع بودن سرمایه سرمایه‌داران و حمایت اسلام از مستضعفان که عدل و مسلم محسوب می‌شود»،^(۳۴) کمابیش عادی به نظر می‌رسید؛ شاهد آنکه پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فاقد اصولی بود که در گام‌های بعدی با عنوان اصول چهل‌وسوم و چهل‌وچهارم به متن قانون اساسی افزوده شد.

۳. رمزگشایی متن اصل چهل‌وچهارم

گزارش مرورگونه از نحوه و شیوه مذاکره بر سر اصل چهل‌وچهارم قانون اساسی و محتوای آن در مجلس خبرگان قانون اساسی، نشان می‌دهد برخی پیش‌زمینه‌های تاریخی - اندیشه‌ای سبب شد که قانون اساسی نوین ایران پس از انقلاب، ضد بخش خصوصی و موافق دولت‌گرایی، تدوین شود: «واکنش منفی نسبت به نظام شاهنشاهی و پیامد آن نسبت به نظام اقتصاد آزاد، آماده نبودن دستگاه فکری رهبران انقلاب برای تدوین طرح اقتصادی، همسایگی با شوروی و ضدیت طبیعی انقلاب اسلامی با سرمایه‌داری امریکایی، برداشت چپ‌گرایانه روحانیون و تحصیلکرده‌ها از مواضع اقتصادی و مالکیت، نبود چهارچوب مشخص اقتصاد اسلامی و گرایش به سوی تجربه عملیاتی‌شده در کشورهای دارای برنامه‌ریزی دولتی در اقتصاد، جهت‌گیری غلیظ انقلابیون به نفع مستضعفان و رشد زمینه اقتصاد دولت‌گرا و حمایتی»، از جمله این نکات بودند.^(۳۵)

برخی نکته‌گیرانه، به التقاط و اختلاط رگه‌های سوسیالیستی و کاپیتالیستی در نگارش اصول اقتصادی قانون اساسی ایران اشاره می‌کردند و این موضع را می‌گرفتند که خبرگان قانون اساسی اصل خدامالکی را که در آن، ابزار تولید به آگاهان به حکم خدا تسلیم و احاله می‌شود، فراموش کرده و نوعی تثلیث اقتصادی

را برگزیده‌اند که شرک در مقابل اقتصاد توحیدی است^(۳۶) و آن را برگرفته از نظرها و آرای حزب توده تلقی کردند که در سال ۱۳۵۸ و در زمان نگارش قانون اساسی، خبرگان تحت تأثیر آنان، تثلیث مالکیت را بر توحید مالکیت ترجیح دادند. حزب توده با این باور که در شرایط کنونی انقلاب ایران که برانداختن نهایی استثمار مطرح نیست، ضمن موافقت با این مطلب که دولت باید رشته‌های فعالیت بخش خصوصی را محدود کند^(۳۷) طرحی درباره اصول اقتصادی قانون اساسی ایران ارائه کرد که خبرگان با گرده‌برداری شگفت‌آوری از آن و با اندکی تغییر، آن را به تصویب رساندند.

در میانه مذاکرات خبرگان قانون اساسی بر سر اصل چهل و چهار، نکته‌ای یافت می‌شود که می‌توان در مورد آن اندکی حکایت‌پردازی کرد: «از روی یک کتاب چیزی را خواندند که مورد توجه قرار گرفت. بهتر است این بحث را ختم کنیم»^(۳۸). آیا منظور همان جزوه حزب توده نیست که توانایان فرد ادعا می‌کنند؟ با این فرض که حتی همین امروز هم اعضای حزب توده از ضرورت الغای مالکیت خصوصی توسط یک دولت راستین انقلابی که خصلتی دموکراتیک و قاطع داشته باشد، سخن می‌گویند: «آن نظام اقتصادی که در اصل چهل و چهار قانون اساسی جمهوری اسلامی منعکس شده در صورت اجرای دقیق می‌تواند در آینده شرایط گذار به جامعه بی‌طبقه را که خواست اکثریت قاطع زحمتکشان در جمهوری اسلامی است، فراهم آورد»، خبره‌ای دیگر از خاطرات خود می‌گوید و به نحوی فضا را ترسیم می‌کند که بهتر می‌توان متوجه شد که اختلاف بنیادین میان نخبگان نویسنده قانون اساسی سبب می‌شد که کمونیست‌ها به دلیل آنکه تجربه‌های نظری‌شان، در کشورهای کمونیستی در حال پیاده شدن بود، وضع برتر به خود بگیرند و متون مدون و آماده‌ای را تحویل خبرگان مسلمان تازه‌فاتح بدهند. حسینی شیرازی می‌گوید در هنگام تدوین اصل چهل و چهار قانون اساسی گفتم این اصل منطبق با رأی کمونیست‌هاست^(۳۹) و در درگیری با ابوالحسن بنی‌صدر می‌گفتم که در مقابل «قال الباقر و قال الصادق» نمی‌توانید صف‌بندی کنید^(۴۰). اما خاطره دیگر او مهم‌تر است زیرا نشان می‌دهد نبود یک متن مدون که نشان دهد اسلام در دنیای مدرن در مورد مسائل اقتصادی که از قضا بسیار هم مهم و حیاتی است، چه

می‌گوید، خبرگان را به طرز طبیعی به سوی متون مدون از پیش تجربه‌شده‌ای می‌کشاند که سرمایه‌دارانه نباشد: «به یاد دارم وقتی نزد آقای اردبیلی رفتم ایشان با صراحت گفت آقای حسینی من از شما تئوری اقتصاد نمی‌خواهم. نظام اقتصادی تجربه‌نشده هم نمی‌خواهم. نه تئوری و فلسفه می‌خواهم و نه نظریه و نظامی که عمل نشده. بعد به نظام حاکم بر ژاپن و چین و روس و انگلیس اشاره کرد. وقتی این کلمات را ردیف می‌کرد بنده حالت کسی را داشتم که از بالای بام به پایین پرتش کنند».^(۳۱)

«از یک سو، در مجلس خبرگان قانون اساسی درباره اصل چهل و چهار گفته شد که در این زمینه بحث فراوان است و آن را با عظمت تلقی کردند ولی بر این باور بودند آن‌گونه که شایسته بوده آماده و منضبط به مجلس خبرگان ارائه نشده است. اعتقاد اولیه این بود که اسلام نه سوسیالیسم و نه کاپیتالیسم و مدعی شیوه و طرز نوینی است؛ از دیگر سو، بر این نکته پای فشرده شد که فقها به معنای امروزی آن، اقتصاددان نیستند و اقتصاددان‌های انقلابی حتی بچه مسلمان‌هایش، فقیه نیستند. عده‌ای معتقد شدند مبنای مالکیت باید خدامالکی باشد، عده‌ای گفتند که اسلام قائل به مالکیت نامحدود است و از آن نباید ترسید، برخی نیز بر این باور بودند که اسلام با مالکیت خصوصی مخالف نیست ولی اگر بخواهد اسلام و نظام اقتصادی اسلام را که هنوز بر خبرگان مکشوف نبود که چیست، برهم زند، حکومت ممانعت خواهد کرد. عده‌ای گفتند که این اصل با وضعیت رژیم پیشین هیچ تفاوت نکرده و برخی هم با اذعان به این نکته که اگر قاعده لاضرر و لا ضرار هست برای دولت هم هست، معتقد شده بودند که دولت با سرمایه‌زیادی که دارد وارد همه گودها می‌شود و آرام‌آرام، بخش خصوصی را منحل می‌کند».^(۳۲)

این دیدگاه به نحو عجیبی در حاشیه باقی ماند اما بعدها به طور کامل به متن اصلی اختلاف‌ها و دعاوی اقتصادی در کشور مبدل شد: «اگر مسئله قاعده لاضرر و لا ضرار فی الاسلام هست مسئله اینکه هیچ‌کس نباید حق خودش را وسیله اضرار به غیر قرار بدهد، دولت هم در مورد این نباید کاری بکند که مورد اضرار جامعه باشد. وانگهی شما گفتید دامداری و بازرگانی و فلان خارج از محدوده فعالیت‌های دولتی و تعاونی باشد. کشاورزی را که کلاً به دولت داده‌اید اصلاً اسم بزرگ حد

یقف ندارد. شما خدمات را به دولت، تولید و توزیع و کشاورزی کوچک را هم به شرکت‌های تعاونی واگذار کرده‌اید، پس در بخش خصوصی چه مانده است؟»^(۳۳) بحث‌های موافقان و مخالفان اصل چهل و چهار قانون اساسی از دو جهت اهمیت داشت: نخست آنکه مباحث اقتصادی مطرح شده مؤید آن است که تحلیل اقتصادی روشنی از ماهیت دولت وجود ندارد. نکته دیگر آنکه تصور می‌کردند اگر اقتصاد مارکسیستی یا کاپیتالیستی نبود لاجرم اقتصاد اسلامی است.^(۳۴)

سیر مذاکرات بسیار تنش‌زای خبرگان قانون اساسی بر سر اصل چهل و چهار یا اصل بدون سابقه در پیش‌نویس که با شماره ۱۲۷/۴^(۳۵) در میانه گفتگوها و به طریقی ناگهانی طرح شد، نشان از جستجوی عدالت اقتصادی بر بنیاد الگوهای عاریتی^(۳۶) داشت و سنت‌گرایان و نوگرایان را که با انواع و اقسام تعبیرهای مذهبی، فقهی و دین‌خویانه سعی بر تأثیرگذاری بر محتوای متن اصل چهل و چهار داشتند، وارد یکی از بزرگ‌ترین کارزارها بر سر تدوین اصول قانون اساسی نوپیدای ایران کرد. وانگهی پیدایش این اصل بیش از همه چیز مدیون قدرت مدیریت، سیادت، زبان‌آوری، زمان‌شناسی و زمینه‌شناسی نایب رئیس قدرتمند مجلس خبرگان قانون اساسی، آیت‌الله بهشتی شد. وی در میانه درگیری محافظه‌کاران و انقلابیون بر سر اصول اقتصادی و مالکیت در قانون اساسی، با تکیه بر دکترین امت و امامت، جریان امور را به نفع انقلابیون نوگرا به پیش برد و طریقی نو در انداخت. ناگفته نماند که در این زمینه، زمانه تدوین متن نیز بسیار مؤثر واقع شد و فضای عمومی استکبارستیزانه و ضد سرمایه‌دارانه نزد عوام، حمایت کافی را از بلندروازی‌های انقلابی فراهم آورده بود.

۴. نگاهی دوباره به اصل چهل و چهار

۴-۱. بازخوانی اصل چهل و چهار

نظام اقتصادی ایران سه‌بخشی قلمداد شده که با برنامه‌ریزی منظم و صحیح استوار می‌شود؛ بنابراین از همان آغاز، دولتی و فراخصوصی است و هژمونی دولت نیز پذیرفته شده است. عبارت‌هایی مانند اینها که پس از برشماری کلیه قسمت‌های بخش دولتی افزون شده، نشانه اوج بدبینی به بخش خصوصی و خوش‌بینی به

دولتی است که گمان می‌رود نماینده آرمان‌های انقلابی است. در عین حال که در ترتیب اولویت نگارش نیز برتری را به بخش تعاونی داده و آن را مقدم بر فعالیت‌های بخش خصوصی دانسته است. بخش خصوصی را نیز با پنج پیش‌شرط (مکمل فعالیت‌های اقتصادی دولتی و تعاونی، مطابقت با اصول دیگر فصل حقوق ملت، خارج نشدن از محدوده قوانین اسلام، موجب رشد و توسعه اقتصادی کشور شدن و مایه زیان جامعه نبودن) محدود نگاه داشته و آن را زیرمجموعه دو بخش دیگر دانسته است. این در حالی است که در مرور دوباره متن اصل چهار و چهار، این نکته برجسته می‌شود که کمابیش ورود بخش خصوصی به عرصه مناسبات اقتصادی احاله به محال شده است. وانگهی پیش‌شرط‌های پنج‌گانه تنها در مورد بخش خصوصی مطرح شده و این گمان را در ذهن پدید آورده که واضعان اولیه قانون اساسی، پیشاپیش حکم به برائت بخش‌های دولتی و تعاونی از هرگونه خبط و خطا داده‌اند، اما به محض به میان آمدن نام بخش خصوصی، با فراموشی اصل شرعی - عقلی برائت، حکم گناهکاری ذاتی بخش خصوصی را صادر کرده‌اند؛ بنابراین واکاوی متن نشان می‌دهد بخش خصوصی با بدبینی به هیچ گرفته شده است. ابلاغ سیاست‌های کلی نظام درباره اصل چهار و چهار قانون اساسی، نشان داد در طول ایام، حاشیه بر متن برتری یافته و اکنون نوبت اجرایی شدن اصول عقلانی‌ای است که مدتی به فراموشی سپرده شده بود.

گرچه به نظر می‌آید در این مورد، امری خلاف ظاهر قانون اساسی صورت گرفته زیرا اگر سیاست‌های کلی، تفسیر قانون اساسی محسوب شود، کاری است به عهده شورای نگهبان و اگر به نوعی در متن و محتوای اصل چهار و چهار قانون اساسی بازنگری پدیدار شده، کاری است در عهده شورای بازنگری قانون اساسی که موضوع اصل ۱۷۷ قانون اساسی است. اما در عمل گمان می‌رود به نوعی تصحیح مسیر و خط مشی فکری دست زده شده تا آنچه به ضرب و زور چیرگی فضای عامیانه، بر متن قانون اساسی به نادرستی غلبه یافته بود، تغییر داده شود.

۲-۴. مضمون سیاست‌های کلی اصل چهار و چهار

سیاست‌های کلی اصل چهار و چهار قانون اساسی مطابق بند ۱ اصل ۱۱۰ ابلاغ شده

و به‌درستی نکته‌های بدیهی در اجرای آن یادآوری شده: اجرای این سیاست‌ها مستلزم تصویب قوانین جدید و بعضاً تغییراتی در قوانین موجود است؛ لازم است دولت و مجلس در این زمینه با یکدیگر همکاری کنند و نظارت مجمع تشخیص مصلحت نظام بر حُسن اجرای این سیاست‌ها با اتخاذ تدابیر لازم و همکاری دستگاه‌های مسئول و ارائه گزارش‌های نظارتی هر سال در وقت معین مورد تأکید است. در مورد سیاست‌های کلی، توسعه بخش‌های غیردولتی از طریق واگذاری فعالیت‌ها و بنگاه‌های دولتی پس از دریافت گزارش‌ها و مستندات و نظریات مشورتی تفصیلی مجمع در مورد رابطه خصوصی‌سازی با هریک از عوامل ذیل اصل چهل و چهار، نقش عوامل مختلف در ناکارآمدی بعضی از بنگاه‌های دولتی، آثار انتقال هریک از فعالیت‌های صدر اصل چهل و چهار و بنگاه‌های مربوط به بخش‌های غیردولتی، میزان آمادگی بخش‌های غیردولتی و ضمانت‌ها و راه‌های اعمال حاکمیت دولت، اتخاذ تصمیم خواهد شد. با توجه به ذیل اصل چهل و چهار قانون اساسی و مفاد اصل ۴۳ و به منظور شتاب بخشیدن به رشد اقتصاد ملی، گسترش مالکیت در سطح عموم مردم به منظور تأمین عدالت اجتماعی، ارتقای کارایی بنگاه‌های اقتصادی و بهره‌وری منابع مادی و انسانی و فناوری، افزایش رقابت‌پذیری در اقتصاد ملی، افزایش سهم بخش‌های خصوصی و تعاونی در اقتصاد ملی، کاستن از بار مالی و مدیریتی دولت در تصدی فعالیت‌های اقتصادی، افزایش سطح عمومی اشتغال، تشویق اقشار مردم به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و بهبود درآمد خانوارها مقرر می‌گردد:

دولت حق فعالیت اقتصادی جدید خارج از موارد صدر اصل چهل و چهار را ندارد و موظف است هرگونه فعالیت (شامل تداوم فعالیت‌های قبلی و بهره‌برداری از آن) را که مشمول عناوین صدر اصل چهل و چهار نباشد، حداکثر تا پایان برنامه پنج‌ساله چهارم (سالیانه ۲۰ درصد کاهش فعالیت) به بخش‌های تعاونی و خصوصی و عمومی غیردولتی واگذار کند. با توجه به مسئولیت نظام در حُسن اداره کشور، تداوم و آغاز فعالیت ضروری خارج از عناوین صدر اصل چهل و چهار توسط دولت، بنا به پیشنهاد هیئت وزیران و تصویب مجلس شورای اسلامی برای مدت معین مجاز است.

۳-۴. نظارت‌پذیری سیاست‌های کلی اصل چهل و چهار

نظارت بر حُسن اجرای سیاست‌های کلی نظام، موضوع بند دوم از اصل ۱۱۰ قانون اساسی است. نخستین بند اصل ۱۱۰ قانون اساسی به موضوع تعیین سیاست‌های کلی نظام توسط مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام اختصاص یافته است. چنانکه می‌دانیم در بازنگری سال ۱۳۶۸ در قانون اساسی، موضوع تعیین سیاست‌های کلی نظام که در قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸ از آن ذکری به میان نیامده بود، به مقام رهبری اختصاص یافت که می‌بایست از طریق مشورت با نهاد نوینداری به نام مجمع تشخیص مصلحت نظام آنها را مصوب و اعلام کند. از آنجاکه طبق اصل ۵۷ قانون اساسی، ولایت مطلقه فقیه بر قوای سه‌گانه نظارت و اشراف دارد می‌توان در ابتدا پذیرفت که سیاست‌های کلی نظام به محض تصویب و اعلام باید مورد پذیرش و اجرای تمامی قوای سه‌گانه و زیرمجموعه‌های ساختاری آنان قرار گیرد؛ از دیگر سو، پذیرفتنی است که باید بر اجرا و یا حُسن اجرای سیاست‌های کلان مصوب، نظارتی هم وجود داشته باشد. در قانون اساسی ایران، انواع نظارت‌ها در قوای سه‌گانه و سایر نهادها مورد امعان نظر قرار گرفته و به ساختارها و سازوکارها این توان را داده که بر کردارهای تمامی نهادهای صاحب قدرت نظارت کنند و از آنها در قبال کیفیت اقتداری که به موجب قانون به آنها اعطا شده، مسئولیت بخواهند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی دست کم در متن مکتوب خود مشحون از انواع و اقسام نظارت‌هاست: نظارت استصوابی و عام شورای نگهبان بر انتخابات مجلس، نظارت تصویبی مجلس در ممنوعیت مطلق دادن امتیاز تشکیل شرکت به خارجیان، بر استخدام کارشناسان خارجی، بر تغییر خطوط مرزی، بر حالت فوق‌العاده و محدودیت‌های ضروری، بر صلح دعاوی مالی دولت، بر فروش نفایس ملی، بر قرض و استقراض و کمک‌های بلاعوض، بر معاهدات و قراردادهای بین‌المللی، نظارت اطلاعی مجلس، نظارت بر آیین‌نامه‌های دولت، نظارت شورای نگهبان بر مصوبات مجلس، نظارت قضایی بر انتخابات، نظارت تأسیسی مجلس بر تشکیل و تغییرات در هیئت وزرا، نظارت سیاسی مجلس به صورت تذکر و سؤال و استیضاح، نظارت شورای نگهبان بر امر انتخابات و همه‌پرسی‌ها، نظارت شورای

نگهبان بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، نظارت مالی مجلس بر تدوین و اجرا و تفریح بودجه، نظارت بر صدا و سیما، نظارت مقام رهبری بر قوای سه‌گانه، نظارت بر حسن اجرای قوانین، نظارت بر حسن اجرای قوانین در محاکم، نظارت بر حسن جریان امور، نظارت شوراها بر امور محلی، نظارت قانونی و شرعی و قضایی بر آیین‌نامه‌های دولت، نظارت قضایی بر انتخابات و بر کار شوراها محلی، نظارت مجلس خبرگان بر رهبری، نظارت مجمع تشخیص مصلحت بر تصمیمات مهم موقت رهبری، نظارت و هماهنگی امور شوراها توسط شورای عالی استان‌ها، نظارت هیئت تحقیق بر تشکیلات رهبری، نظارت مردم بر دولت، نظارت همگانی و متقابل مردم و دولت و نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام. نمی‌توان گمان کرد که در قانون اساسی ایران از جنبه فرمان‌روایانه - حیث فرمان‌برانه زمینه‌ای وجود داشته باشد که در آن نتوان از قید نظارت سخن گفت بلکه صورت و ظاهر متن مکتوب قانون اساسی نشان می‌دهد که مقوله نظارت بر تمامیت قانون اساسی و قوه‌ها و نهادهای برآمده از آن ساری و جاری است.

مقام رهبری نیز تاکنون بارها با تعبیرهای گوناگون از مجمع تشخیص خواسته که سازوکاری برای نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام طراحی، اندیشیده و پیاده‌سازی شود: «اینجانب با توجه به اصل ۱۱۰ قانون اساسی، نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های ابلاغی را بر عهده مجمع تشخیص مصلحت نظام نهاده‌ام و آن مجمع موظف است با سازوکار مصوب، گزارش نظارت خود را به اینجانب ارائه کند».^(۳۷) هنگامی که از عبارت «تعیین و تثبیت سیاست‌های کلی کشور»^(۳۸) بهره گرفته می‌شود نشان از آن دارد که مقام رهبری مصرانه خواستار نظارت بر پیاده‌سازی بهینه سیاست‌های کلی مصوب است: «آخرین نکته مورد نظر مسئله نظارت بر اجرای سیاست‌هاست. این بسیار مهم است... ما نباید دل خود را به این خوش کنیم که می‌نشینیم یک سیاست کلی را برای کشور تصویب می‌کنیم، اما بعد ملاحظه کنیم و ببینیم در عمل دستگاه‌های گوناگون اجرایی قوای سه‌گانه و بخش‌های وابسته به اینها هرکدام به راه دیگری می‌روند یا حتی از آن سیاست‌های کلی زاویه داشته باشند. اینکه نمی‌شود حتماً باید نظارت شود... بخشی دیگر باید با پیگیری و یا با تصدی‌گری مجمع تشخیص و با یک سازوکار مناسب پیش برود...

باید هم نظارت به معنای واقعی باشد هم دخالت در اجراییات به معنای خاص اجرایی شدن از آن استنباط نشود و هم رهبری در جریان قرار بگیرد یعنی حقیقتاً رهبری بداند که این سیاست‌ها کجاها اجرا شد و کجاها اجرا نشد. نمی‌شود منتظر پایان برنامه بود تا ببینیم آیا این برنامه اجرا شد یا نه. حضور این سیاست‌ها باید در قالب قانون، مصوبات دولت و سیاست‌های اجرایی که اتخاذ می‌شود محسوس باشد.^(۳۹)

این خواسته مقام رهبری مبنی بر نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی بارها تکرار شده و از نظارت این نهاد نوپیدا به منظور اطمینان‌یابی از پیاده شدن سیاست‌های کلی در مراحل تنظیم و اجرای برنامه نام برده شده^(۴۰) و آن را مبنای توصیه مؤکد به مجمع تشخیص برای «پیش‌بینی وسیله‌ای در خود آن مجمع برای نظارت بر اعمال سیاست‌های مصوب در برنامه‌ها و مقررات کشوری» قرار داده تا در واقع مقدمه‌ای برای تضمین اجرای آن مصوبات باشد.^(۴۱) از دیگر سو، رئیس مجمع نیز بر این نکته پای فشرده که بنا به فرمان و توصیه مقام رهبری، نهاد مجمع پی‌جوی راه‌حل نهایی است: «رهبری نظرشان این است که چون این سیاست‌ها را مجمع تعیین کرده، خودش برای نظارت آگاه‌تر است؛ لذا نظارت را به مجمع واگذار کردند. البته پیش‌نویس آیین‌نامه نظارت توسط یکی از کمیسیون‌های کارشناسی مجمع، تهیه و ارائه شده و حالا باید این آیین‌نامه در سطح مجمع مطرح و پس از بحث‌ها و بررسی‌های کارشناسی لازم به مناسب‌ترین شکل تنظیم نهایی شده و تصویب شود و بعد بر اساس آن، نظارت صورت گیرد. الان ما آیین‌نامه نظارتی نداریم».^(۴۲) بنا به قول وی آنچه سبب تأخیر در تدوین آیین‌نامه نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی شده «پیدا کردن روش‌ها و راه‌حل‌های مناسب بر نظارت و چگونگی وسیله سنجش» است.^(۴۳)

ولی نگارنده به گونه دیگری می‌اندیشد و این ناهمانندی را مبنای فرض خود قرار می‌دهد. می‌توان با طرح این پرسش کلی و بنیادین که ماهیت سیاست‌های کلی نظام چیست، به این نکته مهم و اساسی پردازیم که قاعدتاً جایگاه سیاست‌های کلی نظام در ساختار سلسله‌مراتبی قوانین در نظام حقوق اساسی ایران کجاست و چگونه می‌توان نوع و جنس آن را مشخص کرد؟ گمان می‌رود که ماهیت مبهم مفهوم

سیاست‌های کلی به این معنا که کمتر می‌توان جایگاه قانونی برای آن در سلسله‌مراتب قواعد و قوانین کشور در نظر گرفت، از نظر عقل و منطق، نظارت بر حسن اجرای خود را نیز مبهم و فاقد کیفیت جلوه خواهد داد زیرا هنگامی می‌توانیم بر سیاست‌ها و قوانین مصوب اعلام‌شده، نظارت کنیم که آن مصوب‌ها، روشن و صریح باشند، چند معنای دوپهلوی را افاده نکنند، منجز و موجز باشند، قابلیت تعریف عملیاتی و عینی داشته باشند، اندازه‌پذیر باشند، بتوان با داده‌های آماری و عددی آنها را کمی کرد و در سلسله‌مراتب قواعد حقوقی از جایگاه معینی برخوردار باشند. گمان می‌رود که مفهوم نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام، فاقد کیفیت‌ها و اصولی است که نظارت مفید و دقیق و عینی از آن برخوردار است و شاید به همین دلیل باشد که تاکنون به شکل عینی و دقیق پیاده نشده‌اند زیرا توان عینی، فنی و عملیاتی‌شدن را در ذات خود ندارند و انبوهی از واژگان مطمئن فاقد قابلیت‌های اجرایی هستند و هم نمی‌توان بر پیاده شدن آنها نظارت کرد زیرا از یک سو، هر کسی از ظن خود یار سیاست‌های کلی شده و مانع‌پیدایی وحدت رویه شده و هم از دیگر سو، باید پذیرفت که ابتدا بر فضاهای وهم‌آلود، اثری و انتزاعی، نخستین گام در اجرایی‌شدن و نظارت‌ناپذیری سیاست‌های کلی برداشته شده است.

در مورد سیاست‌های کلی نظام می‌توان پرسش‌هایی را مطرح کرد که همگی نمودار چونی و چرایی ماهیت قانونی و جایگاه حقوقی آن است. هرکدام از این پرسش‌ها، پاسخ‌های مکفی و مستدل می‌خواهند و نمی‌توان تنها به جمله‌هایی در متن قانون اساسی اشاره کرد و آن را نمود عقلانی، قانونی و حقوقی بودن وجود عبارت تعیین سیاست‌های کلی نظام دانست. این پرسش‌ها پاسخ‌هایی فراتر از متن قانون اساسی و نیز متون حقوقی می‌طلبند که باید آنها را در فلسفه حقوق و فلسفه علوم اجتماعی یافت: ماهیت سیاست‌های کلی نظام چیست؟ آیا سیاست‌های کلی در حکم قانون اساسی است؟ آیا سیاست‌های کلی نظام بنا به مصلحت می‌تواند خلاف شرع یا قانون اساسی باشد؟ مسئول تشخیص انطباق و عدم مغایرت سیاست‌های کلی با شرع و قانون اساسی چیست؟ ارتباط سیاست‌های کلی نظام با تفاسیر شورای نگهبان چیست؟ جایگاه حقوقی سیاست‌های کلی نظام در نظام تصمیم‌گیری ایران

چیست؟ طبقه‌بندی و قلمروی موضوعی سیاست‌های کلی نظام چگونه صورت می‌گیرد؟ قوانین مغایر با سیاست‌های کلی نظام چه سرنوشتی پیدا می‌کنند؟ سیاست‌های کلی چه ارتباطی با تصمیم‌گیری‌های قانونی و اجرایی و قضایی دارند؟ در زمینه انطباق مصوبات مجلس و دولت با سیاست‌های کلی چه مرجعی مسئول رسیدگی است؟ اگر مصوبات قبلی و در حال اجرای مجلس مغایر با سیاست‌های کلی مصوب بود تکلیف چیست؟ آیا سیاست‌های کلی نظام در حکم قانون است؟ تکلیف اصل چهل و چهار قانون اساسی با سیاست‌های کلی چه می‌شود؟ مرجع تشخیص و رسیدگی به تعارض کلیه مصوبات اجرایی و قضایی و تقنینی با سیاست‌های کلی چیست؟

نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نیز پرسش‌هایی چند را با خود همراه می‌آورد زیرا از یک سو، تا ماهیت مفهوم سیاست‌های کلی روشن نشود نظارت بر حسن اجرای آن امری بیهوده است و از دیگر سو، خود مقوله نظارت به تنهایی حاوی ویژگی‌هایی است که نمی‌توان آن را به همه زمینه‌ها تعمیم داد به‌ویژه آنکه بخواهیم چنین نظارتی را در بالاترین سطح قانون اساسی پیاده کنیم. بنابراین پرسش‌هایی از این دست طبیعی‌اند: نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی چگونه و با چه تشکیلاتی انجام می‌پذیرد؟ ارتباط این نهاد نظارتی کلان با دیگر سازمان‌های نظارتی چگونه است؟ آیا خود سیاست‌های کلی که مصوب مجمع هستند در ابتدا و پیش از تصویب و اجرا، باید مورد نظارت قرار گیرند که آیا منطبق بر قانون و شرع هستند یا خیر؟ اگر مقام رهبری سیاست‌های کلی را تصویب کند که هم شرعی و هم قانونی است آیا دیگر نظارتی مبنی بر انطباق آن با شرع و قانون اساسی نمی‌خواهد؟ آیا مجمع تشخیص مصلحت نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی را از طریق نهادهای مصرح در قانون اساسی مانند سازمان بازرسی کل کشور، دیوان عالی کشور، دیوان عدالت اداری، دادگاه‌های دادگستری، دیوان محاسبات، پی می‌گیرد یا خود به‌تنهایی اقدام می‌کند؟ با توجه به بند ۲ اصل ۱۱۰ آیا رد همه مصوبات اجرایی، قضایی و تقنینی که خلاف سیاست‌های کلی اعلام شود، با مقام رهبری است و یا از طریق سازوکارهای مصرح در قانون اساسی دنبال می‌شود؟ آیا می‌توان از سازوکار نظارت پیشینی بهره گرفت به این معنا که کلیه

مصوبات اجرایی، قضایی و تقنینی پیش از آنکه صورت قانونی بیابند باید به مجمع احاله شوند تا مغایر با سیاست‌های کلی نباشند؟ تا این پرسش‌های اساسی، پاسخ مکفی و مناسبی نداشته باشند نمی‌توان از نظارت درست و بهنگام بر اجرا و حسن اجرای سیاست‌های کلی سخن گفت.

نتیجه‌گیری

اکنون واگذاری‌های ناشی از تعبیر جدید از اصل چهل و چهارم به مرحله اجرایی رسیده است. مطابق قانون اساسی و قوانین عادی، مقام رهبری، مجمع تشخیص، مجلس شورای اسلامی، قوه قضاییه و هیئت وزیران به انجام وظایف خود مشغول شده‌اند، اما نوعی کم‌کاری در اجرای سیاست‌های کلی پدیدار شده و کار به کندی پیش رفته است. مقوله‌ای که انقلاب اقتصادی نامیده شده مطابق طبع انقلاب‌ها عمل ننموده و از حدت و شدت مورد انتظار، کمتر خبری در میان هست. گمان نگارنده این است که در متون قانونی کمبودی به چشم نمی‌خورد و انگار تمامی نهادهای موجود در کارند. اما در زمینه نیرومندسازی بخش خصوصی نه در میان شیوه‌ها و روش‌های انجام کار بلکه در اندیشه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی پشتوانه‌ساز امر خصوصی‌سازی، مشکلی دیرینه وجود دارد که به سادگی قابل حل و فصل نیست. در ایران، به هر دلیل تاریخی و فراتاریخی، فلسفه سیاسی - اقتصادی حامی مفهوم تشخیص یافته «فرد» پدیدار نشده و «جمع و دولت» همچنان بر تاریخ تحولات اجتماعی کشور حاکم است. در وضعیت‌هایی شبیه کشور ما و برای پُر کردن شکاف فقیر - غنی، پیشرفته - عقب‌مانده، دارا - ندار، توسعه‌یافته - توسعه‌نیافته و شمال - جنوب نمی‌توان منتظر تاریخ ماند تا فاصله ایجاد شده برداشته شود؛ در عین حال نمی‌توان نرم‌افزارانه اقدام کرد زیرا نرخ رشد دیگران چنان دینامیک است که تنها با کاربرد اقتدارگرایی سخت‌افزاری می‌توان فاصله میان رشدیافته‌ها و رشدنیافته‌ها را کم کرد. وانگهی حدود ۲۲ کشور به جرگه کشورهای در حال رشد پیوسته‌اند که نرخ رشد آنها در صورت کندی حرکت ما نیز سبب پیش افتادن آنها خواهد شد. به نظر می‌رسد که باید با شتاب اقدام کرد: مقام رهبری اعلام‌کننده سیاست‌های کلی است. مجمع آماده‌کننده سیاست‌های کلی است. مجلس شورای اسلامی بنا به

پیشنهاد خود و یا پذیرش پیشنهاد هیئت وزیران، مقنن قوانین مورد نیاز سیاست‌های کلی است. قوه قضاییه ناظر قضایی پیاده‌سازی سیاست‌های کلی است. مجمع تشخیص از سوی مقام رهبری، مسئول نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی شده است. ناظر نهایی و مقام تشخیص‌دهنده پیاده شدن درست یا نادرست سیاست‌های کلی اصل چهل و چهار قانون اساسی، مقام رهبری و مجمع تشخیص مصلحت هستند. با توجه به ویژگی قانون اساسی ایران که مبتنی بر وجود یک قوه حاکم بر قوای سه‌گانه است و نیز با توجه به خصوصیت دیرینه حکومت در ایران که انحصار منابع را در دستان خود خوش می‌دارد (با در نظر داشتن ویژگی رانتیری مبتنی بر نفت که به‌تازگی افزون شده است) بهتر است مثلث مقام رهبری، مجمع تشخیص و قوه قضاییه (سازمان بازرسی کل کشور، دیوان عدالت اداری و دادگاه خاص) نظارت بر اجرای سیاست‌های کلی نظام در مورد اصل چهل و چهار را بر عهده بگیرند. *

پی‌نوشت‌ها

۱. سید صادق حقیقت، روش‌شناسی علوم سیاسی، (قم: دانشگاه مفید، ۱۳۸۵)، ص ۴۹۲.
۲. حسینعلی نوذری، صورت‌بندی مدرنیته و پست مدرنیته: بسترهای تکوین تاریخی و زمینه‌های تکامل اجتماعی، چاپ دوم، (تهران: نقش جهان، ۱۳۸۰)، ص ۷۰۹.
۳. ژاک دریدا [و دیگران]، دیکانستراکشن و پراگماتیسم، ویراسته شانتال موفه، مترجم: شیوا رویگریان، (تهران: گام نو، ۱۳۸۵)، ص ۱۱۶.
۴. حسینعلی نوذری، پیشین، ص ۲۲۵.
۵. شاهرخ حقیقی، گذار از مدرنیته؟ نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا، (تهران: آگاه، ۱۳۷۹)، ص ۴۷.
۶. گلن وارد، پست مدرنیسم، مترجم: علی مرشدی‌زاد، (تهران: قصیده‌سرا، ۱۳۸۴)، ص ۱۷۷.
۷. محسن خلیلی، «بررسی تأثیر تحولات پس از پیروزی انقلاب اسلامی بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و چگونگی بازنگری آن»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، (تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۷۲)، ص ۸۶.
۸. هوشنگ امیراحمدی، منوچهر پروین، ایران پس از انقلاب، مترجم: علی مرشدی‌زاد، (تهران: باز، ۱۳۸۲)، ص ۲۳۸.
۹. محسن میلانی، شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، مترجم: مجتبی عطارزاده، (تهران: گام نو، ۱۳۸۱)، ص ۱۵۴.
۱۰. مهرزاد بروجردی، روشنفکران ایرانی و غرب، مترجم: جمشید شیرازی، (تهران: فرزاد روز، ۱۳۷۷)، ص ۲۷۳.
۱۱. داریوش شایگان، آسیا در برابر غرب، چاپ دوم، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲)، صص ۱۰۷ و ۱۰۸.
۱۲. هوشنگ امیراحمدی، منوچهر پروین، پیشین، صص ۳۱ و ۳۲.
۱۳. علی رهنما، مسلمانی در جستجوی ناکجاآباد: زندگینامه سیاسی علی شریعتی، چاپ دوم، مترجم: کیومرث قرقلو، (تهران: گام نو، ۱۳۸۱)، ص ۱۸۹.
۱۴. اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، (تهران: مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴)، ص ۵.

۱۵. همان، ص ۲۵.
۱۶. همان، ص ۱۱۰.
۱۷. همان، ص ۳۹.
۱۸. همان، ص ۴۹.
۱۹. همان، ص ۳۳۷.
۲۰. همان، ص ۶۰۹.
۲۱. همان، ص ۱۴۴۹.
۲۲. همان، ص ۵۶۷.
۲۳. همان، ص ۱۱۱۸.
۲۴. همان، صص ۱۵۴۸ و ۱۵۲۵ و ۱۵۲۴.
۲۵. بهمن احمدی امویی، [به کوشش] اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی در گفتگو با عزت الله سبحانی، محسن نوربخش، حسین عادل، مسعود روغنی زنجانی، مسعود نیلی و محمدعلی نجفی، (تهران: گام نو، ۱۳۸۲)، صص ۱۴۲ و ۱۴۳.
۲۶. حسن توانایان فرد، تقدی بر اصول اقتصادی قانون اساسی مصوب خبرگان، (بی‌جا: قسط، ۱۳۵۹)، صص ۲۱ و ۲۹ و ۱۲ و ۱۳.
۲۷. همان، ص ۱۵.
۲۸. اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، پیشین، صص ۱۵۴۴.
۲۹. سید منیرالدین حسینی شیرازی، خاطرات حجت الاسلام و المسلمین مرحوم سید منیرالدین حسینی شیرازی، (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳)، ص ۲۵۵.
۳۰. همان، صص ۲۵۴ و ۲۵۵.
۳۱. همان، ص ۲۵۰.
۳۲. اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، پیشین، صص ۱۵۶۲-۱۵۲۴.
۳۳. همان، ص ۱۵۳۴.
۳۴. محمدوحید قلفی، مجلس خبرگان و حکومت دینی در ایران، (تهران: عروج، ۱۳۸۴)، ص ۷۲۹.
۳۵. اداره تبلیغات و انتشارات مجلس شورای اسلامی، راهنمای استفاده از صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران همراه با معرفی مجلس و اعضای خبرگان، (تهران: مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۸)، صص ۱۱۲ و ۱۱۳.
۳۶. محمدوحید قلفی، پیشین، ص ۷۱۵.
۳۷. عباس بشیری، [به اهتمام]، گفتگو با هاشمی رفسنجانی: پیشینه و کارنامه مجمع تشخیص مصلحت نظام، (تهران: صدف سما، ۱۳۸۱)، ص ۸۸.
۳۸. همان، ص ۱۱۸.
۳۹. همان، صص ۱۵۹ و ۱۶۰.

۴۰. همان، صص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۴۱. حسین مهرپور، [و دیگران]، «کندوکاوی در جایگاه حقوقی سیاست‌های کلی نظام»، راهبرد، شماره ۲۰، تابستان ۱۳۸۰، ص ۳۸۰.

۴۲. عباس بشیری، پیشین، ص ۸۹.

۴۳. همان، ص ۱۳۶.